

«چهره‌ی زن در اسطوره و تاریخ براساس محتوای شاهنامه و تاریخ بیهقی»

دکتر هادی خدیور^۱

راحله انصافی سرور^۲

چکیده

این مقاله با عنوان «چهره‌ی زن در اسطوره و تاریخ براساس محتوای شاهنامه و تاریخ بیهقی» به بررسی طبقات زنان شاهنامه و طبقات زنان تاریخ بیهقی پرداخته است؛ در این راستا زنان شاهنامه در شش طبقه‌ی زن عاشق و از جان گذشته، زنان جنگاور و شجاع، زنان دسیسه‌گر و اهریمن‌خو، زنان خرد ورز، زنان پادشاه و زنان در سایه جای گرفتند و زنان تاریخ بیهقی در پنج طبقه‌ی کلی زنان سیاستمدار و درباری و اشراف، زنان پارسا و پرهیزکار و خانه‌دار و خوابگزار، زنان شجاع و حکیم و خردمند، زنان دسیسه‌گر و اهریمن‌خو و زنان راوی جای دارند. بررسی‌ها نشان داد که چهار طبقه از زنان تاریخ بیهقی با طبقات زنان شاهنامه یکسانند و دو طبقه‌ی زنان پارسا و پرهیزکار و خانه‌دار و خوابگزار و زنان راوی در شاهنامه دیده نمی‌شوند. البته چهار طبقه‌ی زنان تاریخ بیهقی با لحاظ زنان در سایه که مندرج در طبقه‌ی زنان درباری هستند صورت گرفته است. نقش زنان در عزل و نصب‌ها و حضور در اهرم‌های قدرت در شاهنامه بیشتر از تاریخ بیهقی می‌باشد و هم‌چنین نقش منفی زنان شاهنامه به لحاظ کمی و کیفی نسبت به تاریخ بیهقی نمود بیشتر و قابل ملاحظه‌تری دارد. تنها زن

۱ - استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاداسلامی واحدهمدان

۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاداسلامی واحدهمدان

سیاستمدار تاریخ بیهقی که با زنان پادشاه و تأثیرگذار شاهنامه قابل مقایسه بوده حرّه ی خُتلی است و تنها زنان دسیسه گر و اهریمن خو در تاریخ بیهقی که با زنان اهریمنی شاهنامه (سودابه، مالکه، شیرین و گردیه) قابل قیاسند زنان ابوالحسن عراقی می باشند.

کلید واژه ها

شاهنامه ی فردوسی، تاریخ بیهقی، طبقات زنان شاهنامه، طبقات زنان تاریخ بیهقی

Archive of SID

مقدمه

حکیم فرزانه ی ایران زمین فردوسی توسی در سرودن شاهنامه علاوه بر دنبال کردن اهداف بزرگی چون پراکندن سخن فارسی، زنده کردن نام ایران و ایرانی، بازگرداندن هویت قوم ایرانی، زنده نگه داشتن آداب و رسوم و سنت ها و جشن های پسندیده، نگهداری اشعار باقی مانده از دقیقی و حفظ بیش از پانصد هزار واژه ی کاربردی زبان فارسی در صدد دادن بهره های جامعه شناسی، مردم شناسی و فلسفی نیز هست. او با خلق دو داستان عاشقانه ی زال و رودابه و بیژن و منیژه و خلق بزرگ ترین غم نامه های جهان چون رستم و اسفندیار و رستم و سهراب و داستان سیاوش و آفرینش جهان پهلوان رستم و نسبت دادن همه ی گفتارها و کردارها و پندارهای نیک به او و تلیف حماسه، اسطوره، تاریخ و استوار کردن شالوده ی قومیت ما و بسیاری بهره های خرد و کلان دیگر، دیدگاه های متفاوتی را نیز درباره ی زنان دنبال می کند. «در گیراگیر نکوهش زنان در ادب پارسی، راست آن است که در شاهنامه، هر جای به سخنی در نکوهش زنان باز می خوریم، آن سخن از دهان یکی از قهرمانان شاهنامه بر می آید و رای دیدگاه اوست درباره ی زن، نه دید و داوری فرزانه ی توس. در شاهنامه، نرم ترین و سنجیده ترین و بدادترین داوری را، در پهنه ی ادب پارسی، درباره ی زن می توانیم یافت، در این نامه ی سپند و ورجاوند، زنان، به هیچ روی، فروتر از مردان نیستند و «گونه ی دوم» به شمار نمی آیند.» (کزازی، ۱۳۸۵، ج ۱، ۳۳۹-۳۳۸)

زنان شاهنامه، به جز آن ها که زنان در سایه محسوب می شوند و تأثیر چندانی در روند داستان ندارند بقیه تأثیر گذار در سیاست و اجتماع و سایر شئون زندگی اند، و حتی به مرتبه ی پادشاهی هم می رسند نظیر پوراندخت و...

تصویری که فردوسی از مادر فریدون (فرانک)، رودابه، تهمینه، منیژه و گردآفرید و... عرضه می کند تصویری مثبت و مؤثر و کارساز است و شاید بزرگ ترین دلیل در ردّ زن ستیزی فردوسی تعریف و تمجید او از زن خود می باشد که او را در تنظیم و گردآوری شاهنامه کمک کرده است:

بدان تنگی اندر بچستم ز جای	یکی مهربان بودم اندر سرای
خروشیدم و خواستم زو چراغ	برفت آن بت مهربانم ز باغ
مرا گفت شمعت چه باید همی	شب تیره خوابت بیاید همی
بدو گفتم ای بت، نیم مرد خواب	یکی شمع پیش آر، چون آفتاب
بنه پیشم و بزم را ساز کن	به چنگ آر چنگ و می آغاز کن
بیاورد شمع و بیامد به باغ	برافروخت رخسند شمع و چراغ
مرا گفت برخیز و دل شاددار	روان را ز درد و غم آزاد دار
نگرتا که دل را نداری تباه	ز اندیشه و داد فریاد خواه

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۴۳۴-۴۳۳)

فردوسی در این ابیات بارها از همسر خود به نیکی یاد می کند. کلماتی چون بت مهربان، سرو بُن، ماه روی، مهربان یار، بت خوب چهر دلالت بر همین طرز فکر شخصی فردوسی دارد و درمی یابیم که بعضی بدگویی های فردوسی از زن نظر خود او نیست بلکه بیشتر بینش مردم آن روزگار است. و از زبان دیگران نقل می شود. مسؤلیتی که فردوسی برای خود قائل بود به نوعی دیگر در بیهقی به چشم می خورد. او با نوشتن تاریخ و ثبت وقایع به صورت صحیح آن گونه که اتفاق افتاده دین خود را به جامعه ی ایرانی برای همیشه ادا کرده است. در تاریخ بیهقی نیز به مانند شاهنامه ی فردوسی اشاراتی به نقش زنان در سیاست و اجتماع دیده می شود.

بعضاً زنان طبق گفته ی ابوالفضل بیهقی، در امور کشوری و لشکری مداخله می کنند به این دلیل که بعضی از آن ها به مراکز قدرت متصل اند و مادر و خواهر و زن پادشاهان غزنوی به شمار می روند. از نمونه های این زنان می توان به خُرّه ی خُتلی عمّه ی سلطان مسعود غزنوی اشاره کرد که مسعود را از طریق قاصد و پیک از مرگ سلطان محمود آگاه می گرداند و از او می خواهد که تدابیری در این خصوص اندیشیده و بر تخت پادشاهی تکیه زند.

طبقات زنان در شاهنامه

پیش از آغاز این بخش باید یادآور شد که نام‌هایی که برای هر گروه از زنان نقش آفرین در رویدادهای داستانی شاهنامه انتخاب گردیده است، صرفاً بر اساس شناخت به دست آمده از شخصیت ایشان در رویدادهای شاهنامه است و لزوماً محدود کننده و منحصرسازنده‌ی ایشان در یک طبقه‌ی خاص نمی‌تواند باشد. هر کدام از این افراد با در نظر گرفتن میزان زمانی که در رویدادهای داستانی حضور داشته‌اند و به فراخور حوادث رخ داده برای ایشان دارای رفتارها و نقش‌هایی هستند که می‌تواند آن‌ها را از یک گروه به گروه دیگر منتقل نماید آن چنان که در این قسمت نیز چنین اتفاقی افتاده است؛ به هر ترتیب زنانی که در این جا از ایشان سخن گفته خواهد شد بنابر آنچه در رویدادهای مختلف از ایشان بروز و ظهور یافته مورد معرفی و بازشناسی قرار خواهد گرفت.

زنان عاشق و از جان گذشته

زنان نامدار شاهنامه چون فرانک، رودابه، تهمینه، شیرین، منیژه، کتایون، فرنگیس و جریره هریک نمونه‌ای برجسته از زیبایی، خردمندی و پاکدامنی‌اند. آن‌ها همه جا یار و یاور همسران خویش بوده و هر جا که ضرورت داشته به تنهایی در میدان کارزار، خواه با دشمن و خواه با مشکلات و سختی‌ها روبرو بوده‌اند. فرانک پس از مرگ شوی، مردانه در میدان نبرد علیه ضحاک پای می‌فشارد و تا پایان پیش می‌رود. جریره پس از مرگ فرود، همه‌ی دژ را به آتش می‌کشد و سرانجام خودکشی می‌کند و در کنار فرزند جان می‌سپارد تا به دست دشمن اسیر نگردد.

زنان جنگاور و شجاع

زنان شاهنامه از نظر تبار و وابستگی‌های خانوادگی، پیوندی نزدیک با تیره‌های شهریاری و پهلوانی دارند. آن‌ها اغلب یا دختران پهلوانان و شهسواران بزرگ هستند؛ یا مانند پهلوانان

بزرگ صاحب لقب و عنوان هایی بر ساخته از واژه هایی هستند که رساننده ی جنگاوری آنان است. گرد آفرید، گردیه، بانوگشسپ (بانوی صاحب اسب جهنده)، پوران دخت (دختری با رخسار برافروخته) آن ها از نظر پوشش و لباس رزم و کاربرد جنگ افزار فرقی با پهلوانان مرد ندارند. می توانند به راحتی زره و خفتان را بر پیکرهای ظریف خود بکشند، کلاه خود برسر بگذارند و سلاح های جنگی سنگین مانند گرزهای جنگی و تیروکمان و نیزه و شمشیر را با مهارتی که کمتر از پهلوانان مرد نیست به کار برند. اما اغلب آنان به نشان پهلوانی، سلاح و زره پهلوانان بزرگ را به کار می برند و حتی گاه اسب های آنان از تبار اسب پهلوانان نامی است. برای نمونه پوران دخت، دختر داریوش سوم گرز دویست منی گودرز گشوادگان را در دست دارد. گردیه زره و سلاح برادرش بهرام چوبین را می پوشد و یا بانو گشسپ سوار براسیمی شود که از تیره ی رخس، اسب جهان پهلوان رستم، است.

این رزم جویان، با این که زن هستند و نازک آوا، هنگامی که به میدان جنگ می آیند، پا به پای مردان رجزخوانی می کنند و نعره های سهمگین می کشند به طوری که صدای آن ها گاه با صدای رستم و غرش رعد مقایسه می شود.

این زنان رزم جو در عین جنگاوری و ستیزه جویی، اغلب از حکمت و فرزاندگی نیز برخوردارند و در هنگامه های سخت قادرند تصمیم های عمده ی سیاسی بگیرند و گفتارهای حکمت آمیز و گاه ضدّ جنگ ارائه دهند و یا با ترفندهای زیرکانه، خود و لشکریان را از مهلکه ها نجات دهند. هشدارهای گردآفرید به سهراب، گفتارهای گردیه و خطابه های ضدّ جنگ او به بهرام چوبین از این قبیل هستند. گردآفرید پس از آن که در می یابد که با سهراب نمی تواند برابری کند:

بدو روی بنمود و گفت: «ای دلیر!
 میان دلیران، به کردار شیر!
 براین گرز و شمشیر آهنگ ماست
 سپاه تو گردد پراز گفت و گوی

بدو روی بنمود و گفت: «ای دلیر!
 دو لشکر نظاره بر این جنگ ماست
 کنون من گشاده چنین روی و موی

که: بادختری او، به دشت نبرد
 بدین سان به ابر اندر آورد گرد!
 نهانی بسازیم، بهتر بُود؛
 خرد داشتن کار مهتر بُود

(کزازی، شاهنامه فردوسی، ج ۲، ۱۲۲)

زنان دسیسه گر و اهریمن خو

با توجه به ویژگی هایی که از نام گذاری این طبقه از زنان شاهنامه برمی آید تنها شخصیتی که واجد این ویژگی هاست همانا سودابه دختر شاه هاماوران است. آن چنان که اسلامی ندوشن نیز در کتاب ارزشمند «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» بیان می دارد: «در دوران پهلوانی از سودابه که بگذریم هیچ زن پتیاره ای دیده نمی شود.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۷، ۱۱۳) به طور کلی در شاهنامه ی با دو دسته از زنان روبه رو می شویم. یک دسته، زنانی هستند که چهره ی خوبی را از خود ارائه می دهند، دسته ی دیگر زنانی که چهره ی ناخوشایندی از خود بروز می دهند. فردوسی زنان بزرگ منش را ستایش و زنان بدکنش را نکوهش می کند. تنها زنی که در شاهنامه ی فردوسی مورد نکوهش قرار گرفته سودابه است. در مقاله ای تحت عنوان «چهره ی زن در شاهنامه» از دبیر سیاقی درباره ی سودابه می خوانیم که: «گزاینده تر و تندتر سخنی که در شاهنامه از خامه ی فردوسی در حق زن نقش صفحه شده است، در این داستان است. در مقدمه ی شرح گذشتن سیاوش بر آتش این ابیات را می یابیم:

چو این داستان سر به سر بشنوی
 به آید ترا گر به زن نگروی
 به گیتی به جز پارسا زن مجوی
 زن بدکنش خواری آرد به روی
 زن واژدها هر دودر خاک به
 جهان پاک از این هردو ناپاک به

بیت نخست نتیجه ی همه ی نابه کاری های سودابه و منبعث از اعمال زشت و نهاد پلید اوست و بیت دوم هم تنبیهی خردمندان است و هیچ عتابی ندارد و اگر در بیت سوم حکمی تند و سخنی گست و تلخ نهفته است، باز از مقدمات ناروا ناشی است.» (حریری، ۱۳۶۵، ۶۱-۶۰)

البته همه ی این داوری ها وقتی درست است که ابیات فوق از فردوسی باشد. سودابه دختر شاه هاموران زن کیکائوس، شاه ایران است. اما نقش سودابه در داستان سیاوش برجسته تر می شود. چون به عشقی ناپاک آلوده می شود. سودابه بعد از اولین ملاقات با سیاوش دلباخته ی اومی شود و تصمیم می گیرد که با سیاوش هم آغوشی کند و برای رسیدن به خواسته ی خود هرگونه ترفندی را به کار می گیرد اما سیاوش به این کار تن نمی دهد.

<p>پر اندیشه گشت و دلش بردمید وگر پیش آتش نهاده یخ است که: «پنهان سیاوش رد این را بگوی، نباشد شگفت ار شوی ناگهان.» مجویم که با پند و دستان نیم.» (کزازی، شاهنامه فردوسی، ج ۳، ۱۶)</p>	<p>چو سوداوه روی سیاوش بدید، چنان شد که گفتی طرازِ نخ است؛ کسی را فرستاد نزدیکِ اوی، که اندر شبستانِ شاه جهان، بدو گفت: «مرد شبستان نیم،</p>
---	--

«سودابه به هیچ زن دیگری در شاهنامه ی پهلوانی مانند نیست - زنی چنین آشوبگر و کینه توز- و تا این اندازه عشق باره و بی پروا تنها در شخصیت سودابه ارائه می شود. یگانه زنی که در شاهنامه ی پهلوانی به دست پهلوانی کشته می شود هم اوست.» (کیا، ۱۳۷۱، ۱۴۴)

از سودابه که بگذریم مالکه و شیرین و گردیه را هم می توان به نوعی در طبقه ی زنان دسیسه گر و اهریمن خوی شاهنامه قرارداد زیرا شیرین همسر خسرو پرویز با نشان دادن زهر به مریم (زن اول خسرو پرویز) او را به قتل می رساند و از این جهت می توان او را از زنان اهریمن خوی شاهنامه به حساب آورد. و مالکه دختر نوشه هم از زنان دسیسه گری است که درهای دژ را به روی سپاه اردشیر می گشاید و باعث مرگ پدر می شود. گردیه نیز در نقش همسر گسته‌م دارای ویژگی مطلوبی نیست با وعده هایی که خسرو پرویز به او می دهد گردیه همسر خویش

را به قتل می‌رساند.

زن خردورز

یکی از ویژگی‌های آشکار و در عین حال قابل ستایش اثر ماندگار حکیم توس آن است که همواره آن چه را که بیان می‌کند با محک خرد و دانایی سنجیده، سپس بر زبان می‌راند این خصوصیت ارزشمند و برجسته در سراسر شاهنامه، چه آن هنگام که خود شاعر سخن می‌گوید و چه آن هنگام که شخصیت‌های داستانی زبان به گفتار می‌گشایند به چشم می‌خورد. زن خردورز شاهنامه عبارتند از: شهرناز و آرنواز، سیندخت، کتایون، گلشهر، فرانک و...

«فردوسی از کتایون به نیکی یاد می‌کند و او را خردمند و روشندل و شادکام می‌خواند.»

«یکی بود مهتر کتایون به نام خردمند و روشندل و شادکام»

(سزای، ۱۳۸۸، ۸۳۸)

هم چنین توصیف فردوسی از مادر خردمند فریدون قابل توجه است:

خردمند مام فریدون چو دید که بر جفت او بر، چنان بدرسید

فرانک بدش نام و فرخنده بود به مهر فریدون دل آکنده بود

(کزازی، شاهنامه فردوسی، ج ۱، ۴۳)

زن پادشاه

در بخش اول و دوم شاهنامه که روایت دوران پیش از تاریخ ایران به شیوه ای داستان گونه است پادشاه همواره از میان افرادی خاص به لحاظ ویژگی‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی انتخاب می‌شود. او به عنوان کسی که باید سرنوشت کشور و مردمی بزرگ را در دست بگیرد، می‌بایست ویژگی‌هایی چون: تأیید الهی (فرّه ی ایزدی)، تعلق به خانواده ی نامدار و نیز اخلاق

پسندیده را داشته باشد. دردوران پهلوانی گروهی از زنان دیده می شوند که با اتکا به شخصیت استوار و خرد خویش، کارکرد های خود را از سطح ابتدایی و معمولی مورد انتظار از یک زن فراتر برده و با ورود به عرصه های وسیع تر اجتماعی نقش های مهم تری را عهده دار گشتند. کسانی چون سیندخت و گردآفرید از این دسته اند در دوره ی شبه تاریخی شاهنامه که پس از عصر پهلوانی آغاز می گردد چند تن از زنان خانواده های سلطنتی به مقام شاهی می رسند «همای، پوران دخت و آزر م دخت شاهنشاهان ایران، قیدافه ملکه ی اندلس و مادر تلخندوگو ملکه ی بخشی از هندوستان بلند پایه ترین زنان شاهنامه اند. از این پنج زن، همای برمنش و قدرت پرست و قیدافه و مادر تلخندوگو خردمند و با تدبیر و کاردان اند. اما پوران دخت و آزر م دخت از امتیاز ویژه ای برخوردار نیستند». (سزّامی، ۱۳۸۸، ۸۳۵)

همای آمد و تاج بر سر نهاد	یکی راه و آیینِ دیگر نهاد
سپه را همه، سربه سر، بارداد	در گنج بگشاد و دینار داد
(کزّازی، شاهنامه فردوسی، ج ۶، ۲۳۶)	
زنی بود در اندلس، شهریار	خردمند و بالشکری بی شمار
جهانجوی و بخشنده قیدافه نام	به روز بهی، یافته نام و کام
	(کزّازی، شاهنامه فردوسی، ج ۷، ۴۰)

زنان در سایه

علت انتخاب این نام برای شخصیت هایی که در این بخش معرفی می شوند آن است که این افراد هم چون شخصیت های بخش قبل حضور برجسته، اثرگذار و چندان دراز مدتی در جریان حوادث داستانی ندارند و یا اگر هم دارای کردار قابل توجهی بوده اند، این عملکرد تکرار پذیر و حادثه ساز نبوده است. شخصیت های این قسمت در واقع کسانی هستند که به

نظر می‌رسد دارای کارکردهای مشخص و محدودی بوده و برای تکامل رویدادها ناگزیر باید حضور ایشان را قبول کرد. زنان در سایه‌ی شاهنامه عبارتند از: سهی، آرزو، آزاده، ماه آفرید، بانوگسپ، روشک و دلارای، مریم، گلنار، نوشه، مالکه، سپینود، ماه آفرید، فرانک، شنبلیله و...

طبقات زنان در تاریخ بیهقی

در تاریخ بیهقی زنان نقش کم‌رنگی دارند اما در این کتاب به تعداد اندکی از زنان بر می‌خوریم که در خلال مطالب دیگری که در درجه‌ی اول اهمیت قرار گرفته‌اند (عقد معاهدات صلح، مسأله‌ی جانشینی سلاطین، سیاست نزدیکی با دولت‌های هم‌جوار) از آن‌ها نیز ذکر مختصری به میان آمده است. زنان تاریخ بیهقی که در عهد غزنویان می‌زیسته‌اند در پنج طبقه گنجانده شده‌اند: طبقه‌ی اول زنان سیاستمدار و درباری و اشرافی هستند که از میان این زنان فقط حُرّه‌ی خُتلی (عمّه‌ی مسعود) و مادر مسعود سیاستمدار و صاحب نفوذند و بقیه‌ی زنان درباری که وجه المصالحه‌ی حاکمان و سلاطین وقت قرار گرفته‌اند در اشیه قراردارند و هیچ منش و کنشی از آن‌ها دیده نمی‌شود. در طبقه‌ی دوم زنان پارسا و پرهیزکار و خانه‌دار و خواب‌گزار قراردارند و نمونه‌ی زنی که تمام این ویژگی‌ها را دارا باشد جدّه‌ی عبدالغفار است؛ البته ریحان خادم، زن بایتگین و حُرّه‌ی خُتلی هم در این طبقه قرار می‌گیرند. طبقه‌ی سوم که زنان شجاع و حکیم و خردمند می‌باشند منحصراً مادر حسنک وزیر و مادر بونصر مشکانمی باشند. در طبقه‌ی چهارم که زنان دسیسه‌گر و اهریمن‌خو می‌باشند زنان ابوالحسن عراقی دبیر در این طبقه جای گرفته‌اند و در آخر در طبقه‌ی زنان راوی که طبقه‌ی پنجم می‌باشد ستی زرین مطربه و عندلیب قرار گرفته‌اند.

زنان سیاستمدار و درباری و اشرافی

در دوره‌ی غزنویان و دوران سلطنت محمود و محمد و مسعود به کمتر زنی بر می‌خوریم

که دارای نفوذ باشد و در ارکان مملکتی و عزل و نصب‌ها دخالت داشته باشد. در این میان خُرّه ی خُتلی عمّه ی مسعود (خواهر سلطان محمود) یک استثنا است، او در به قدرت رساندن مسعود و به زیر کشیدن امیر محمد نقش اساسی را ایفا می‌کند. نامه ی مخفیانه ی او به مسعود از این نقش مهم حکایت دارد. بیهقی گوید: «از خواجه طاهر دبیر شنودم، پس از آن که امیر مسعود از هرات به بلخ آمد و کارها یکرویه گشت، گفت: چون این خبرها به سپاهان برسید، امیر مسعود چاشتگاه این روز مرا بخواند و خالی کرد و گفت: پدرم گذشته شد و برادرم را به تختِ مُلک خواندند. گفتیم: خداوند را بقا باد. پس مُلطفه ی خود به من انداخت، گفت: بخوان. باز کردم خطّ عمّتش بود - خُرّه ی خُتلی - نبشته بود که: خداوند ما، سلطان محمود نماز دیگر روز پنجشنبه هفت روزمانده بود از ربیع الآخر گذشته شد، رَحْمَهُ اللهُ و روز بندگان پایان آمد و من با همه حُرّم به جملگی برقلعتِ غزنین می باشیم و پس فردا مرگ او را آشکارا کنیم. و نماز خفتن آن پادشاه را به باغ پیروزی دفن کردند و ما همه در حسرت دیدارِ وی ماندیم که هفته یی بود تا که ندیده بودیم و کارها همه بر حاجب علی می رود و پس از دفن سوارانِ مسرع رفتند هم در شب به گوزگانان تا برادر محمد به زودی این جا آید و بر تختِ ملک نشیند و عمّه ت به حکمِ شفقت که دارد بر امیر - فرزند - هم در این شب به خطّ خویش ملطفه یی نبشت و فرمود تا سبک تر دورکاب دار را که آمده اند پیش از این به چند مهم نزدیک امیر، نامزد کنند تا پوشیده با این ملطفه از غزنین بروند و به زودی به جایگاه رسند. و امیر داند که از برادر این کار بزرگ برنیاید و این خاندان را دشمنان بسیارند و ما عورات و خزائن به صحرا افتادیم. باید که این کار به زودی به دست گیرد که ولی عهد پدر است و مشغول نشود بدان ولایت که گرفته است و دیگر ولایت بتوان گرفت که آن کارها که تا اکنون می رفت بیشتر به حشمتِ پدر بود و چون خبر مرگِ وی آشکارا گردد، کارها از لونی دیگر گردد و اصل غزنین است و آن گاه خراسان و دیگر همه فرع است تا آنچه نبشتم، نیکو اندیشه کند و سخت به تعجیل بسیجِ آمدن کند تا این تختِ مُلک و ما ضایع نمانیم و به زودی قاصدان را بازگرداند که عمّه ت چشم به راه دارد

و هر چه این جا رود، سوی وی نبشته می آید.» (بیهقی، ۱۳۸۶، ج ۱، ۱۲-۱۱)
 هم چنین مادر مسعود هم تقریباً همین نقش خُرّه ی خُتلی را ایفا می کند و از حضور چشمگیر و مؤثر او در کتاب تاریخ بیهقی (به جز چند مورد) خبری نیست. سایر زنان درباری هم زنانی هستند که وجه المصلحه ی حاکمان وقت قرار می گیرند و هیچ نقشی مؤثری ندارند.

زنان پارسا و پرهیزکار و خانه دار و خوابگزار

دسته ی دیگر از زنان تاریخ بیهقی زنان پارسا و پرهیزکار و خانه دار و خوابگزار هستند، چنین زنانی در شاهنامه ی فردوسی دیده نمی شوند زیرا شاهنامه ی فردوسی، منظومه ای حماسی است و دوره های اساطیری و پهلوانی را در برمی گیرد و در دوره ی تاریخی هم زنانی که به مقام پادشاهی می رسند بیشتر بر سیاست و تدبیر و امور مملکت داری آن ها تأکید می شود. زنان پارسا و پرهیزکار و خانه دار و خوابگزار در تاریخ بیهقی عبارتند از: جدّه ی عبدالغفار، ریحان خادم، زن بایتگین، و حرّه خُتلی.

زنان شجاع و حکیم و خردمند

تنها زن شجاع در دوره ی غزنویان که نامش در تاریخ بیهقی به نیکی رفته است، مادر حسنک وزیر است، بیهقی او را با لفظ جگراور خطاب می کند یعنی دلاور و دلیر، لفظی که بیشتر برای مردان استعمالی شود. او به راستی شیر زن است. وقتی خبر بردار کردن فرزندش را به او می دهند، بی تاب نمی کند و بر سر و صورت نمی زند و فقط به درد می گیرد آن هم به گونه ای که اطرافیان را تحت تأثیر قرار می دهد. او شجاعت و حکمت را با هم دارد. وی پس از تمجید و تحسین فرزندش کلامی بس ژرف و حکیمانه بر زبان می راند که به راستی جهان معنی در لفظ اندک است و آن کلام این است که می گوید: محمود به پسر من جهان را داد و مسعود آن جهان را، در این کلام گذشته از حکمت، نهایت تسلیم در برابر قضا و قدر

الاهی نهفته است. بیهقی در آغاز او را با لفظ جگر آور توصیف می کند تا کسی گمان نبرد که نرم حرف زدن او با مسعود و ستایش محمود از ناحیه ی مادر حسنگ از روی عجز و ناتوانی است. بیهقی در تاریخ خود این نحوه ی رویارویی مادر حسنگ با خبر بردار کردن پسرش را به زیبایی به تصویر می کشد.

«و حسنگ قریب هفت سال بردار بماند، چنان که پای هایش همه فرو تراشید و خشک شد، چنان که اثری نماند تا به دستور فرو گرفتند و دفن کردند چنان که کس ندانست که سرش کجاست و تن کجاست و مادر حسنگ زنی بود سخت جگراور، چنان شنودم که دو سه ماه از او این حدیث نهان داشتند، چون بشنید، جزعی نکرد، چنان که زنان کنند، بلکه بگریست به درد، چنان که حاضران از دردِ وی خون گریستند، پس گفت: بزرگا مردا که این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان و ماتم پسر سخت نیکو بداشت، و هر خردمند که این بشنید، بیسندید. و جای آن بود.» (بیهقی، ۱۳۸۶، ج ۱، ۲۳۶)

مادر بونصر مشکان هم در صف زنان حکیم و عاقل جای دارد و این به واسطه ی کلمات حکیمانه ای است که ابوالفضل بیهقی از او در تاریخ بیهقی نقل کرده است.

«هژدهم این ماه نامه رسید به گذشته شدنِ والده ی بونصر مشکان، و زنی عاقله بود، و از استادم شنودم که چون سلطان محمود حسنگ را وزارت داده و دشمن گرفته با چنان دوستی که او را داشت، والده ام گفت: «ای پسر، چون سلطان کسی را وزارت داد، اگر چه دوست دارد آن کس را، در هفته یی دشمن گیرد، از آن جهت که همباز او شود در مُلک، و پادشاهی به انبازی نتوان کرد.» (بیهقی، ۱۳۸۶، ج ۲، ۴۷۹)

زنان دسیسه گر و اهریمن خو

در تاریخ بیهقی، زنان دسیسه گر و اهریمن خوازا زنان اهریمنی در شاهنامه (سودابه) که بیشتر زنی ضد اخلاق و پلشت و پلیدست، کاملاً تفاوت دارند. در تاریخ بیهقی زنان فریب می خورند ولی در شاهنامه سودابه فریب می دهد. در سرتاسر تاریخ بیهقی رد پای زنی که بخواهد برای ارضای تمایلات حیوانی خود به مردی پیشنهاد مرآوده (کام جویی) بدهد دیده نمی شود. در تاریخ بیهقی رد پای زانی که با جاسوسی خود زمینه ی فرار بعضی از امراء و حکام را از دست سلاطین غزنوی فراهم آورده باشند دیده می شود. نمونه ی این زنان زن حسن مهران، دختر ابوالفضل بستی است که زمینه فرار صاحب الجیش آسیغکتین غازی را از دست سلطان فراهم می آورد که این صاحب الجیش به دست سلطان مسعود گرفتار می شود. از زنان دسیسه گر و اهریمنی در تاریخ بیهقی زنان ابوالحسن عراقی هستند که این زنان شوهر خود را به علت سوء خلقی که دارد مسموم کرده و به قتل می رسانند و از این نظر کارشان در دردیف کارهای شیطانی و اهریمنی قرار می گیرد. در میان زنان تاریخ بیهقی تنها زانی که دسیسه گر و اهریمن خو می باشند زنان ابوالحسن عراقی دبیر هستند که شوهر خویش را به قتل می رسانند. بیهقی دلیل کشته شدن او را دو چیزی دانند: ۱- مرد سخت بدخو و باریک گیر بود. ۲- زن مطربه ی مرغزی را به زنی کرده بود. «و روز دوشنبه ششم شعبان بوالحسن عراقی دبیر گذشته شد، رَحْمَهُ اللهُ عَلَیْهِ. وچنان گفتند که زنان او را دارو دادند که زن مطربه یی مرغزی را به زنی کرده بود، و مرد سخت بدخو بود و باریک گیر، ندانم که حال چون باشد اما در آن هفته که گذشته شد و من به عیادت او رفته بودم، او را یافتم چون تاری موی گذاخته و لکن سخت هوشیار، گفت و وصیت بکرد تا تابوتش به مشهد علی موسی الرضا، رضوان الله علیه، بردند به توس و آن جا دفن کردند» (بیهقی، ۱۳۸۶، ج ۳، ۸۷۰)

زنان راوی

بعضی از زنان هم در تاریخ بیهقی نقش راوی را ایفا می‌کنند. آن‌ها بعضی از وقایع را به چشم خود و از نزدیک دیده‌اند و برای مورّخانی چون ابوالفضل بیهقی تشریح می‌کنند. این روایت‌ها در هر زمینه‌ای که باشد و مربوط به هر کسی که باشد (در صورت برخورداری از مسائل سیاسی و فرهنگی و تاریخی) از ارزش و اهمیت برخوردار است، خصوصاً که راوی از جمله‌ی مطریان دربار باشد. در این روایت‌ها احتمال دروغ و یا تحریف تاریخ تقریباً منتفی است، زیرا راوی سودی از روایت عایدش نمی‌شود و این کار را برای روشنگری یا علاقه‌اش به روایت‌گری انجام می‌دهد. مضاف بر آن که به دلیل سیاسی نبودن وقایع خطراتی هم متوجه راوی نیست، پس وی بدون ترس عین وقایعی را که اتفاق افتاده بازگو می‌کند. این طبقه در زنان شاهنامه دیده نمی‌شود، آن‌ها هم به این دلیل کلی که در شاهنامه راوی داستان و حکایات شخص فردوسی است و روایات فردوسی هم مانند روایات درباریان پادشاه از نهایت اهمیت برخوردار است به دو دلیل: یکی این که او این روایات را از منابع مستند و معتبر و دست‌اول گرفته و دیگر این که وی نهایت صداقت و امانت را در به‌نظم کشیدن این روایات رعایت کرده است و اندک دخل و تصرفی هم ننموده است. زنان راوی در تاریخ بیهقی عبارتند از: سّتی زرّین و عندلیب.

بیهقی در توصیف دختر باکالیجار که او را از گرگان آورده بودند از زبان سّتی زرّین مطربه می‌گوید:

«من که بوالفضلم از سّتی زرّین مطربه شنودم - و این زن سخت نزدیک بود به سلطان مسعود، چنان که چون حاجبه‌ی شد فرود سرای و پیغام‌ها دادی سلطان او را به سراییان درهربایی. می‌گفت که دختر تختی داشت گفتی بوستانی بود.» (بیهقی، ۱۳۸۶، ج ۲، ۶۲۴)

باز در جایی دیگر بیهقی در توصیف آراستن و خوازه بستن شهر غزنین به جهت دخترخان ترکستان از زبان همین مطربه و مطربه‌ی دیگری می‌گوید:

«کوشک را چنان بیاراسته بودند که سستی زرین و عندلیب مرا حکایت کردند که به هیچ روزگار امیر آن تکلف نکرده بود و نفرموده، و در آن وقت همه جواهر و آلت ملک برجای بود که همیشه این دولت برجای باد.» (همان، ۶۵۱)

تطبیق طبقات زنان شاهنامه و تاریخ بیهقی

شیرین بیانی در مقاله‌ی ارزشمند خود با عنوان «زن در تاریخ بیهقی» می‌نویسد که: «دوره‌ی غزنویان دوره‌ی زن نبوده است، و از «تاریخ بیهقی» که آینه‌ی زمان است، نمی‌توان انتظار گرفتن مطالب سرشار و غنی‌ای، راجع به زن داشت. در این کتاب به تعداد نسبتاً کمی زن بر می‌خوریم، که در خلال مطالب دیگری که در درجه‌ی اول اهمیت قرار گرفته‌اند، مانند عقد معاهدات صلح، مسأله‌ی جانشینی سلاطین، سیاست نزدیکی با دول همجوار، از آنان نیز ذکر مختصری به میان آمده است. در چند مورد، زنان وسیله‌ی برای نزدیک ساختن دو فرمانروا به یکدیگر، و استحکام بخشیدن به مودت، مابین دو حکومت قرار گرفته‌اند؛ بی‌آن که خود نقش مستقیم، زنده و مؤثری بر عهده داشته باشند.» (بیانی، ۱۳۵۵، ۷۰)

آنچه در تطبیق طبقات زنان شاهنامه و تاریخ بیهقی مد نظر قرار می‌گیرد، تطبیق زنان سیاستمدار و درباری و اشرافی، زنان دسیسه‌گر و اهریمن‌خو و زنان شجاع و حکیم و خردمند تاریخ بیهقی با زنان شاهنامه خواهد بود.

چنان که گفتیم طبقات زنان شاهنامه شامل شش طبقه‌ی کلی زنان عاشق و از جان گذشته، زنان جنگاور و شجاع، زنان دسیسه‌گر و اهریمن‌خو، زنان خردورز، زنان پادشاه و زنان درسایه می‌باشد. هم‌چنین طبقات زنان تاریخ بیهقی شامل پنج طبقه‌ی کلی زنان سیاستمدار و درباری و اشرافی (غیر خُرّه‌ی ختلی و مادر مسعود بقیه زنان در سایه‌اند) زنان پارسا و پرهیزکار و خانه‌دار و خواجگزار، زنان شجاع و حکیم و خردمند، زنان دسیسه‌گر و اهریمن‌خو و زنان راوی است.

مقایسه‌ی ای اجمالی میان طبقات زنان شاهنامه و طبقات زنان تاریخ بیهقی نشان می‌دهد که زنان پارسا و پرهیزکار و خانه‌دار و خوابگزار و زنان راوی اصلاً در طبقات زنان شاهنامه وجود ندارند اما زنان سیاستمدار و درباری و اشرافی، زنان شجاع و حکیم و خردمند و زنان دسیسه‌گر و اهریمن‌خوهم در شاهنامه دیده می‌شود و هم در تاریخ بیهقی اما کارکردهای آن‌ها تا حدودی متفاوت از یکدیگر است. نکته‌ی مهم و اساسی این جاست که زنان سیاستمدار و درباری و اشرافی در تاریخ بیهقی غالباً زنان در سایه‌اند و از این حیث بایستی با زنان درسایه‌ی شاهنامه مقایسه شوند. زنان درسایه‌ی شاهنامه با زنان درسایه تاریخ بیهقی دو فرق اساسی و عمده دارند: یکی این که کمتر وجه المصالحه‌ی حاکمان و سلاطین وقت قرار می‌گیرند و دیگر این که حضورشان به نسبت زنان در سایه‌ی تاریخ بیهقی بیشتر و پررنگ‌تر است. هر چند نسبت به زنان مؤثر و اصلی شاهنامه نقش کم‌رنگی دارند.

به غیر از حُرّه‌ی خُتلی (عمّه‌ی مسعود) و مادر مسعود، ما در بخش زنان سیاستمدار و درباری تاریخ بیهقی به زنانی نظیر حُرّه‌ی زینب (دختر محمود و زن بغراخان) زنان امیر محمد (دختر قدرخان و دختران امیر یوسف)، زن والی گرگان (دختر سلطان محمود)، زن سلطان مسعود و مودود (دختران قدرخان)، زن امیر احمد بن محمد (دختر سلطان مسعود) بر می‌خوریم که عقد می‌شوند، به غزنین آورده می‌شوند یا به گرگان فرستاده می‌شوند ولی هیچ رفتاری، کلامی یا کنشی از آن‌ها صادر نمی‌شود. حتی یکی از این زن‌ها (زن مودود پسر مسعود) درمیانه‌ی راه غزنین سخت بیمار می‌شود و در می‌گذرد و حُرّه‌ی زینب (دختر سلطان محمود) هم به شرحی که بیهقی در تاریخ خویش می‌آورد اصلاً به ترکستان نمی‌رود و در غزنین می‌ماند. از دیگر زنان درباری دختر باکالیجار می‌باشد که به همسری سلطان مسعود غزنوی در می‌آید این ازدواج هم به دلیل مقاصد سیاسی صورت گرفته و این زن هیچ نقشی در انتخاب همسر خود ندارد. ازدواج امیر مردان شاه با دختر سالار بگتغدی به طمع ثروت سالار بگتغدی صورت پذیرفته است. ما به جهت آن که این زن‌ها در دربار غزنین حضور داشته‌اند، از آوردن

در مراسم عقدِ او پدرش دارا حضور ندارد و اسکندر به استناد گفته‌های پدرش در هنگام مرگ و با اجازه از مادرش، روشنگ را به عقدِ خود درمی آورد.

مریم دختر قیصر روم و زن خسرو پرویز هم در شاهنامه نقشِ چندانی ندارد. او از ناحیه‌ی خسرو پرویز خواستگاری می شود و به دربار ایران می آید. این زن اسیر هوسبازی‌های پادشاه ایران است و بیش از اندازه منفعل است و حضور زنی چون شیرین او را تحریک نمی کند و بر نمی انگیزد. او با شیوه‌های معمول حیل‌گری‌های زنان آشنا نیست و از همین رو به آسانی در برابر شیرین شکست می خورد. البته

حضور دو زن در زندگی یک پادشاه که اتفاقاً یکی رقیب دیگری باشد در تاریخ بیهقی دیده نمی شود.

در طبقه‌ی زنان در سایه‌ی شاهنامه، گلنار کنیزکی که شیفته‌ی اردشیر می گردد تا حدودی کنش و فعالیت دارد. او که گنجور اردوان است مقداری از اموال اردوان و دو اسب تندرو را برداشته و به همراه اردشیر عازم پارس می شود و از این منظر او شخصیتی دوگانه دارد. از جهت وفاداری به اردشیر و تنها نگذاشتن او، شخصیتی مثبت و از جهت خیانتی که به اردوان می کند، شخصیتی منفی دارد. آمدن گلنار بر بالین اردشیر یاد آور آمدن تهمینه به خوابگاه رستم است.

از دیگر زنان شاهنامه که نقشِ درسایه را ایفا می کند نوشته دختر نرسی است که به دست طائر اسیر می شود و به اجبار به همسری او در می آید، چنین وضعیتی در سرتاسر طبقات زنانِ درسایه‌ی تاریخ بیهقی دیده نمی شود. (یعنی زنی که اسیر شود و از روی اجبار به عقد حاکم و پادشاهی درآید). نمونه‌ی این مورد در شاهنامه مادر سیاوش است که به عقد کاووس در می آید. تنها اعتبار نوشته فرزندزایی است. آن هم فرزندِ دختر. او جرأت رویا رویی با طائر را ندارد ولی دخترِ خود مالکه را برای این رویا آماده و مهیا می کند. از این منظر نقشی مشابه سودابه و زنان دسیسه‌گر غزنوی می یابد. اما باز نقشِ او از دیگر زنان درسایه‌ی شاهنامه نظیر دخترانِ پادشاه یمن بیشتر است.

مالکه هم از زنانِ درسایه ی شاهنامه است. اما به جهت کارکرد اهریمنی که دارد ما در بخش تطبیق زنانِ دسیسه گر و اهریمنِ خو در شاهنامه و تاریخ بیهقی به آن خواهیم پرداخت. یکی دیگر از مواردی که زن ها وجه المصالحه ی پادشاهان وقت قرار می گیرند ازدواج سپینود (دختر پادشاه هند) با بهرام است و این ازدواج فقط برای حفظ تاج و تخت پادشاه هند صورت می گیرد. در این ازدواج پادشاه هند پیشگام است و از بهرام می خواهد تا از میان سه دختر او یکی را به همسری برگزیند بهرام سپینود را بر می گزیند و مخفیانه عازم ایران می شود. این نوع عقد سیاسی و مصلحتی دقیقاً همان عقدهای سیاسی و مصلحتی در دربار غزنوی را به یاد می آورد که بیهقی نمونه های فراوانی از آن ارائه داده است. سپینود هم علی رغم همه ی فضایی که دارد زنی منفعل و مطیع و سرسپرده است که نه با تصمیم پدر مخالفت می کند و نه با تصمیم شوهر و هیچ گونه کردار و گفتاری از او دیده نمی شود.

ماه آفرید و فرانک و شنبلید هم سه دختر برزینِ دهقان هستند که برزین دهقان از روی ترس آنان را به عقد بهرام درمی آورد. اینان علی رغم هنرمندیشان، شخصیت مستقلی ندارند و هر سه گرفتار بهرام می شوند. آن ها هم مانند زنان تاریخ بیهقی وجه المصالحه قرار می گیرند و مصالحه هم یا از روی ترس و هراس است یا از روی طمع به دست آوردن مال و ثروت. اما طرف مصالحه ی پادشاه ایران، پادشاه نیست بلکه دهقانی ساده است که جز اطاعت از سلطان و دختران خود را به عقد او درآوردن هیچ چاره ای ندارد.

اما حُرّه ی خُتلی عمّه ی مسعود و خواهر محمود غزنوی، پس از مرگ سلطان محمود به مسعود نامه می نویسد و او را تشویق می کند که به غزنه آمده و بر تخت خلافت پدر نشیند و محمد را از خلافت خلع کند. نامه نوشتن پنهانی او دو دلیل دارد. یکی ترس او که ممکن است او را به عنوان منهی و جاسوس بگیرند و دیگر تدبیر او که می خواهد نامه به هر طریق ممکن به دست مسعود برسد و هیچ کس از مضمون نامه آگاهی نیابد و نقشه های او نقش بر آب نشود. مادر مسعود غزنوی هم دقیقاً همین نقش و کارکرد حُرّه ی خُتلی را دارد. البته نامه

نوشتن عمّه ی مسعود به طور کلی حکایت از قدرت و نفوذ او میان طبقه ی پدربان (طرفداران سلطان محمود) دارد و او بدون اتکا به این قدرت و نفوذ مبادرت به نوشتن چنین نامه ای نمی کرد. عمّه ی مسعود و به تبع او مادر مسعود به لحاظ نقش و کارکرد می بایست با پادشاهان شاهنامه مقایسه شوند. چرا که اگر پورانده و قیدافه و همای چهرزاد و آزر دخت و مادر گو و تلخند پادشاهند؛ نقش خُرّه ی خُتلی و مادر مسعود هم از آن ها کمتر نیست و پادشاه نشانند. در سایر مواضع تاریخ بیهقی از این دو زن نام و نشانی نیست و در چندین مورد هم که از آن ها سخنی به میان می آید. نویسنده (بیهقی) به هنر خانه داری و طبّاحی خُرّه ی خُتلی و همراهی مادر مسعود با مسعود هنگام عزیمت او به بلخ اشاره می کند. البته به اتکای کارکردی که خُرّه ی خُتلی در جاسوسی و نوشتن نامه ی تحریک آمیز به مسعود دارد می توان او را با شخصیت سودابه و نوشته از شاهنامه نیز مقایسه کرد. اگر خُرّه ی خُتلی با نامه ی کتبی مسعود را تحریک به بر انداختن محمد می کند؛ سودابه هم به طور شفاهی و در حضور کیکاوس به سیاوش تهمت بدکاری می زند و تقاضای قصاص می کند؛ نتیجه ی این دو تحریک آن است که مسعود به سلطنت می رسد و سیاوش هم به سلامت از آتش می گذرد؛ یعنی هر دو موفق می شوند. با این تفاوت که موضوع داستان خُرّه ی خُتلی سیاسی و امنیتی است و موضوع داستان سودابه حیثیتی و اخلاقی و به طور کلی از این منظر عمّه ی مسعود هم چهره ی دسیسه گر و اهریمن خو به خود می گیرد. هم چنین از این نظر که خُرّه ی خُتلی. به طور مستقیم به بر انداختن امیر محمد اقدام نمی کند و از طریق امیر مسعود به این مهم دست می یابد شباهت های نزدیکی با نوشته دختر نرسی دارد. او هم به فکر انتقام از شوهر خود (طائر) است ولی به طور مستقیم به این مهم نمی پردازد بلکه اندیشه ی این اقدام را در ذهن دختر خود مالکه، مو به مو نهادینه می کند و به دختر خود می آموزد که از پدر خشم به دل گیرد و دخترش را شیفته ی ایران و ایرانی می کند. در نهایت هم مالکه بر طائر پیروز می گردد هم چنان که مسعود بر محمد پیروز شد؛ اما نقش نوشته در پرورش دختری دلبر چون مالکه را نمی توان نادیده گرفت. قصه ی نوشته

شاید تنها موردی باشد که دختر ایرانی در اختیار یک غیر ایرانی قرار می‌گیرد و در شاهنامه نمونه‌ی دیگری ندارد. اما از نقطه نظر مقایسه با زنان پادشاه شاهنامه خُرّه‌ی خُتلی نزدیک‌ترین شباهت را با همای چهرزاد (دختر بهمن) دارد. آن هم از این جهت که همای چهرزاد از عواطف مادری و طبیعی‌ترین ویژگی‌های زنانه بی‌بهره است و برای حفظ قدرت و حکومت فرزند خویش را در آب می‌اندازد و از او چشم می‌پوشد. خُرّه‌ی خُتلی هم از مهر عمّه بودن بهره‌ای نبرده است و تمام تلاش خود را در به زیر انداختن امیر محمد (پسر برادرش) می‌کند که در نهایت به زندانی شدن او می‌انجامد و گویی او عمّه‌ی مسعود است نه عمّه‌ی محمد و محمد برای او کاملاً فردی ناآشنا و بیگانه می‌نماید و جالب این که او هم این کارها را مانند همای چهرزاد به خاطر حفظ حکومت و قدرت انجام می‌دهد و سرانجام امیر محمد قربانی این سیاست‌ها و توطئه‌ها می‌شود.

اما طبقه‌ی زنان جنگاور و شجاع شاهنامه دو زن را در برمی‌گیرد: گردآفرید و گردیه.

گرد آفرید دختر گزدهم است که در زمان لشکرکشی سهراب به ایران به جنگ با او می‌شتابد و دلاوری‌ها از خود نشان می‌دهد. فردوسی علاوه بر جنگاوری، او را دارای عقل و تفکری پویا و هوشمند و بادرایت می‌داند. او به سبب دانایی که دارد می‌تواند متناسب با گرفتاری‌ها تصمیم متناسب و سازگاری بگیرد.

هم چنین گردیه زنی آگاه و مهربان، بی‌باک و شجاع، سربلند و پرتوان، آینده‌نگر و محافظه‌کار است. او دارای شخصیت مستقلی است و از این روست که در لحظه‌های سرنوشت‌ساز به سرعت می‌اندیشد و تصمیم می‌گیرد. و حرکتی آرام‌گونه را آغاز می‌کند. این دو زن جنگاور به لحاظ نقش نه کارکرد با مادر حسنک وزیر که از طبقه‌ی زنان شجاع و حکیم و خردمند می‌باشد قابل قیاسند. اما فرق شجاعت این دو زن با مادر حسنک آن جاست که شجاعت این دو در میدان نبرد آشکار می‌شود و شجاعت مادر حسنک در میدان فصاحت و بلاغت، به تعبیر دیگر تیغ گردیه و گرد آفرید دردستانشان قرار می‌گیرد و تیغ مادر حسنک زبان‌ش

است که چون آن را برمی‌گشاید همگان را به گریستنوا می‌دارد. هم چنین وقتی بیهقی او را دلاور می‌خواند لزوماً این دلاوری با حضور در میدان جنگ و رزم و برداشتن تیغ و گرز و سنان همراه نیست، چون دوره‌ی جنگاوری و پادشاهی زنان ایران سر آمده است و دوره‌ی مستوری و خانه‌نشینی ایشان فرا رسیده است و این دلاوری در دوره‌ی اسلامی فقط در محدوده‌ی نهراسیدن از امیر و حاکم و سلطان تعریف می‌شود اما به لحاظ سخنان حکیمانه‌ی مادرحسنک وزیر و هم چنین مادر بونصر مشکان می‌توان این دو را از زنان خردمند دوره‌ی غزنویان دانست و ما درمقایسه‌ی بین زنان خردمند شاهنامه و زنان خردمند تاریخ بیهقی به این مهم خواهیم پرداخت.

زنان خردمند شاهنامه عبارتند از: شهرناز و ارنواز و سیندخت و کتایون و گلشهر و فرانک این زنان نقش و کارکرد مؤثری در روند داستانی شاهنامه ایفا می‌کنند و به خرد و تدبیر آراسته‌اند. نقش خردمندان‌ه‌ی شهرناز و ارنواز خصوصاً ارنواز وقتی است که ضحاک خواب آشفته‌ای می‌بیند و ارنواز وی را به آرامش می‌خواند و می‌گوید هرکاری راه چاره‌ای دارد و معبران را می‌خواند و خواب ضحاک تعبیر می‌شود. ارنواز با این کار در حقیقت مقدمات سقوط ضحاک را فراهم می‌آورد هرچند به حسب ظاهر کار او نوعی دلسوزی می‌نماید. آنان در طول مدت اسارت در دستان ضحاک هم بزرگی و کرامت خود را حفظ می‌کنند و با احاطه بر کلام و خرد و برتری اندیشه، قدرت او را به تمسخر می‌گیرند هر چند ضحاک از آنان کام می‌گیرد و آن‌ها همدم ضحاک هستند. خرد این دو خواهر بیشتر نوعی تدبیر و دور اندیشی است که در نهایت به خلاص و نجات ایرانیان از دست ضحاک می‌انجامد. اما خرد مادر حسنک وزیر و مادر بونصر مشکان علاوه بر دور اندیشی و عدم برخورد و رویا رویی مستقیم با حاکمان وقت نوعی حکمت نظری است. که ریشه در حکمتی عملی و عرفانی عمیق دارد.

البته اطلاق حکیم بر این دو زن دوره غزنوی اطلاق مسامحه آمیز است و فقط از آن روست که از این دوزن دو جمله‌ی حکیمانه و ژرف در تاریخ بیهقی ذکر گردیده است و حال

آن که به معنای حقیقی با دوجمله نمی توان کسی را حکیم نامید و ملاک اصلی در حکیم بودن کسی انطباق کامل میان گفتار خداگونه و رفتار خداگونه است و از این دو زن ما فقط این انطباق کامل در گفتار و رفتار را در مادر حسنگ می بینیم زیرا سخنان او حکایت از تسلیم و تفویض عارفانه دارد. مادر بونصر هر چند از ناحیه ی بیهقی عاقل نامیده می شود ولی از او منش و رفتاری آورده نمی شود تا بتوان او را به استناد آن عاقل به معنای حقیقی نامید و اطلاق حکیم به او فقط به دلیل یک عبارت حکیمانه است که در تاریخ بیهقی از او نقل شده است.

کارکرد سیندخت با مادر حسنگ وزیر هم کاملاً متفاوت است؛ سیندخت در حقیقت نقش پلی را بازی می کند تا از طریق این پل دخترش رودابه به همسر مورد علاقه اش زال برسد و در این راستا خشم همسر خود را فرو می نشاند و مانع کشته شدن دخترش به دست مهرباب کابلی می گردد. اما در ماجرای مادر حسنگ وزیر پای چنین ازدواج و وصلتی در میان نیست و مادر حسنگ هم نمی تواند روند بردار کردن حسنگ وزیر را منحرف گرداند و مانع قتل او شود و از این منظر زنی منفعل و بی کنش است.

کتابیون زنی نکته دان و دوراندیش است از آن جهت که معتقد است که باج خواهی اسفندیار از گشتاسپ و رویارویی اش با رستم عاقبتی جز مرگ ندارد؛ پس او را نصیحت می کند. از این منظر می توان بین او و مادر حسنگ وزیر شباهتی برقرار کرد و آن است که مادر حسنگ وزیر هم در آن جمله ی حکیمانه (نیکا پسرم بزرگا مردی بود؛ پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان) در حقیقت تباهی و روسیاهی را متوجه مسعود می داند نه پسر خود و معتقد است که پسرش به رستگاری جاوید رسیده است و طبعاً بردارکننده ی او به شقاوت جاوید واصل گشته؛ اما فرق اساسی گفته ی مادر حسنگ با گفته ی کتابیون در این جاست که گفته ی مادر حسنگ پس از بردار کردن پسرش ایراد می گردد و گفته ی کتابیون پیش از کشته شدن اسفندیار. پند فرانک مادر فریدون نیز شبیه پنددهی کتابیون به اسفندیار می باشد با این تفاوت که فریدون پند پذیر و اسفندیار ستیزه گر و لجوج می باشد.

در آخر به مقایسه ی زنان دسیسه گر و اهریمن خو در شاهنامه و تاریخ بیهقی می پردازیم:

در این مقایسه سودابه و مالکه، شیرین و گردیه از شاهنامه در مقابل زنان ابوالحسن عراقی از تاریخ بیهقی قرار می گیرند. در آغاز باید متذکر شویم که زنان تاریخ بیهقی بعضی دسیسه گرد مانند زن حسن مهران (او بدون این که خود بخواهد وبداند وارد توطئه می شود این مورد توطئه گری این زن نیست بلکه دسیسه ی محمودیان بوده و این زن آلت دست آنان قرار گرفته) برخی اهریمن خو (زنان ابوالحسن عراقی)؛ ولی زنان شاهنامه بعضی توامان اهریمن خو و دسیسه گردند(سودابه) و بعضی دسیسه گر (مالکه دختر نوشه و طائر) و مالکه به حسب ظاهر جزو زنان در سایه ی شاهنامه به شمار می آید ولی کار کرد او، او را در طبقه ی زنان دسیسه گر شاهنامه جای می دهد. اوست که از فراز دژ نامه به شاپور فرستاده و به او نوید می دهد که در صورت ازدواج با او در قلعه را می گشاید تا شاپور بر سپاهیان پدرش طائر غالب شوند؛ سپس پدر خود را می نوشانده و مست می کند و در فرصتی مناسب در قلعه را به روی سپاه شاپور می گشاید. نامه نوشتن مالکه به شاپور نظیر نامه نگاری زن حسن مهران به غازی آسیغتن است؛ با چند تفاوت: یکی این که در نامه نگاری مالکه به شاپور، واسطه فقط پیام را می برد و نقش اصلی را بازی نمی کند؛ اما در نامه نگاری زن حسن مهران به غازی، واسطه کنیزکی است که رابط بین این دو نفر است و این دو هیچ وقت یکدیگر را نمی بینند به دلیل ترسی که زن مهران از دستگیری توسط عوامل امیر مسعود دارد. دیگر این که در نامه ی مالکه، شاپور به حمله و فتح قلعه تشویق می شود و حال آن که در نامه ی زن حسن مهران، غازی به فرار از دست مسعود تشویق می شود. در نامه ی مالکه کسی نقش ندارد و خود او به دلیل عشقش به شاپور این نامه را می نگارد اما در نامه ی زن حسن مهران نقش اساسی را پدریان (طرفداران محمود) ایفا می کنند و او آلت دست است. در خصوص نتیجه ی نامه نگاری این دو زن هم نکات مشترک و متفاوتی وجود دارد. نکته ی مشترک آن است که نه مالکه گرفتار طائر می شود و نه زن حسن مهران گرفتار مسعود می شود. اما نکته ی متفاوت آن است که گیرنده ی نامه ی مالکه

(شاپور) موفق به فتح می شود و قلعه ی طائر را تصرف می کند؛ ولی گیرنده ی نامه ی زن حسن مهران (غازی) موفق به فرار نمی شود و گرفتار عمال حکومت سلطان مسعود می شود. با این حال مسعود که می دانسته او مقصّر نیست و تحریک او به فرار، توسط پدربان و عوامل ایشان بوده است از تنبیه و مجازات او صرف نظر می کند. زنان ابوالحسن عراقی از این جهت اهریمن خو هستند که شوهر خود را به قتل می رسانند. دلیل قتل او را هم بیهقی بدخلقی این مرد می داند و این که زن مطربه ی مرغزی را به عقد خود درآورده بوده است؛ آن ها در این کنش افراط کرده اند چرا که در نهایت می توانستند به وسیله ی طلاق از شوهرشان جدا شوند. اما کنش اهریمنی سودابه از نوع دیگری است؛ او شوهر خود را نمی کشد ولی به سیاوش دل می بندد و مانند زلیخا از او تقاضای کام می کند و چون سیاوش کام او را بر نمی آورد در مقام استغاثه دست به دامان کیکاووس می شود و خود را بی گناه جلوه می دهد و از او می خواهد که سیاوش را به جرم گناه مراده ای که مرتکب شده است مجازات کند. بدین ترتیب سیاوش برای اثبات بی گناهی خویش از دهلیزی از آتش می گذرد، بدون آن که نشانی از سوزش و سیاهی و سوختگی در او باشد. کنش سودابه در این خصوص کنشی اهریمنی و ظالمانه و غیر قابل قبول است؛ زیرا سیاوش هیچ گناهی مرتکب نشده و هیچ بدی هم به سودابه نکرده است و تنها گناه و دلیل گرفتاری او به زعم سودابه امتناع او از کام گرفتن و نیالودن خویش به گناه و معصیت است؛ هم چنان که یوسف هم چنین کرد. یکی دیگر از تفاوت های میان کنش سودابه با کنش زنان ابوالحسن عراقی آن است که در داستان سودابه کسی هست که سخنان پر از نیرنگ او را می شنود و به آن پاسخ مثبت می دهد؛ اما در داستان زنان ابوالحسن عراقی کسی نیست که سخنان آنان را بشنود و از این رو خود مستقیماً وارد میدان می شوند و شوهر را با دلایلی که در دست دارند به قتل می رسانند. شیرین همسر خسرو پرویز هم از زنان اهریمن خوی شاهنامه می باشد زیرا او با نوشتن زهر مریم همسر خسرو پرویز را می کشد و به این وسیله رقیب عشقی خود را از میان برمی دارد. گردیه نیز یکی دیگر از زنان اهریمن خوی شاهنامه است

که همسر خویش را به قتل می‌رساند و از این منظر می‌توان شیرین و گردیه را در مقابل زنان ابوالحسن عراقی قرار داد زیرا هیچ یک از آن‌ها دلایل موجهی برای کار خویش ندارند و به همین جهت از زنان اهریمن خو می‌باشند.

نتیجه‌گیری

زنان شاهنامه در شش طبقه ی کلی (زنان عاشق و از جان گذشته، زنان جنگاور و شجاع، زنان دسیسه‌گر و اهریمن‌خو، زنان خردورز، زنان پادشاه و زنان در سایه) و زنان تاریخ بیهقی در پنج طبقه ی کلی (زنان سیاستمدار و درباری و اشرافی، زنان پارسا و پرهیزکار و خانه‌دار و خوابگزار، زنان شجاع و حکیم و خردمند، زنان دسیسه‌گر و اهریمن‌خو و زنان راوی) ایفای نقش می‌کردند. که در این میان نقش زنان در بعضی از طبقات بیشتر و برجسته‌تر و نقش بعضی کمتر و کم‌رنگ‌تر بوده است. البته نقش زنان شاهنامه هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی از زنان تاریخ بیهقی بیشتر است.

از طبقات پنج‌گانه ی تاریخ بیهقی دو طبقه ی زنان پارسا و پرهیزکار و خانه‌دار و خوابگزار و زنان راوی اصلاً در طبقات زنان شاهنامه دیده نمی‌شود و سه طبقه ی دیگر یعنی (زنان شجاع و حکیم و خردمند، زنان دسیسه‌گر و اهریمن‌خو و زنان سیاستمدار و درباری و اشرافی) بین طبقات شاهنامه و تاریخ بیهقی مشترک است. البته زنان درباری تاریخ بیهقی عموماً زنانی در سایه اند و از این جهت می‌توان چهار طبقه ی مشترک میان زنان شاهنامه و تاریخ بیهقی یافت. هم‌چنین در بخش سه طبقه ی فوق تفاوت‌هایی هم دیده می‌شود. زنان شجاع شاهنامه (گردآفرید و گردیه) در حقیقت جنگاورند و شجاعتشان در میدان رزم نمود عینی می‌یابد و حال آن‌که زنان شجاع تاریخ بیهقی شجاعتشان ارتباطی به میدان رزم ندارد و در میدان فصاحت و بلاغت و لحن خطابشان و شجاعت ذاتی آن‌ها آشکار می‌شود.

هم‌چنین حکمت و خردورزی زنان شاهنامه از روند رفتاری ایشان در طول مدت داستان

استنباط می شود و فرانک مادر فریدون از این جمله است اما حکمت زنان تاریخ بیهقی که نمونه های عینی آن مادر حسنک وزیر و مادر بونصر مشکان می باشند؛ از گفتاری گذرا و آنی از زبانشان ظاهر می گردد؛ به تعبیر دیگر حکمت زنان شاهنامه، حکمت عملی است و حکمت زنان تاریخ بیهقی حکمت نظری و میان این دو فرق بسیارست و از این وجه اطلاق حکیم به زنان دوره ی غزنوی حقیقی نیست.

در زنان دسیسه گر و اهریمن خوی شاهنامه با تاریخ بیهقی هم چندین تفاوت هست؛ اول این که زنان دوره ی غزنوی گرفتار فساد اخلاقی که سودابه اسیر آن بوده نیستند؛ هر چند اعمالی شیطانی نظیر سخن چینی زن حسن مهران و کشتن ابوالحسن عراقی از ایشان سر می زند که با نمونه ی مشابه آن در شاهنامه (مالکه، شیرین و گردیه) قابل قیاس است. دوم این که سودابه با وجود آن که پس از امتناع سیاوش از کام جویی قصد کشتن او را به صورت غیر مستقیم دارد اما به این کار موفق نمی شود و از این نظر بر زنان ابوالحسن عراقی برتری دارد چرا که با وجود آلوده شدن دامنش به گناه، دامنش به قتل و کشتن کسی آلوده نگردیده است. اما زنان سیاستمدار و درباری تاریخ بیهقی با زنان پادشاه و زنان در سایه ی شاهنامه قابل مقایسه اند؛ عمده ی زنان درباری تاریخ بیهقی زنان در سایه اند ولی به دلیل حضورشان در دربار غزنه محقق از آوردن نام آن ها در این طبقه ناگزیر بود. اما زنان درباری که در سیاست دخالت داشته باشند فقط دو تن بوده اند عمه ی امیرمسعود (حُرّه ی خُتلی) و مادر مسعود و اگر دقیق تر بگوییم یک نفر بوده و آن عمه ی امیر مسعود است. و به طور کلی همین یک زن سیاستمدار تاریخ بیهقی است که با زنان پادشاه شاهنامه قابل مقایسه است. سایر زنان تاریخ بیهقی زنان در سایه اند و از این نظر شباهتی با زنان در سایه ی شاهنامه دارند اما تفاوت اصلی میان این دو طبقه آن است که در زنان در سایه ی شاهنامه حداقل هر زن یک عمل خاص را از خود بروز داده است و این به دلیل همان نقش انسان محوری (اومانیسیم) است که در دین زرتشتی وجود داشته و در دوره های پادشاهی اشکانیان و ساسانیان دیده می شود. و حال آن که در زنان در

